

بنام خدا

رمان ریتم خیانت

نویسنده: یکتا گودرزی

www.lovelyboy.blog.ir

ریتم خیانت

باسمه تعالی

زغال گردونو میچرخوندم و به اتیشش ذل زده بودم جیغ مامانو شنیدم
مامان-دختر لباس عروستو میسوزونی باشو برو مهرداد و صدا کن چند دقیقه
دیگه قراره برید سر سفره عقد بعد تو داری قیلون درست میکنی!
نه مامان جان وقتی اینو میچرخونم ذغالاش خیلی با حال میش خوشم میاد
چشم

با لبخند رفتم تو سالن به دررسیدم صدای پیچ پیچ یه دختر و پسر میومد.. وایسا
..ببینم این مهرداد لای درو یواشکی باز کردم
یا خدا هیییییی خدا یا این..این..مهرداد..این دختره کیه بقلش کرده من چی
میبینم.....سرم گیج میرفت حرفاشونو به زور میشنیدم
مهرداد- اگه با این دختره ازوداج کنم کلی پول بهم میرسه بعد با هم بریم
امریکا بچمونم همونجا به دنیا میاد

این ها .. چی میگن .. یعنی مهرداد بخاطر پول اوامده خواستگاری من اشکام
رو گونه هام غلطیدم دویدم بیرون بی هدف میدویدم تق.. صدای رعد و برق
..و بعد بارون به شدت میدویدم همه جوری نگاه میکردن انگار قاطل بابا
شونو دیدن یه عروس که داره وسط اتوبان میدووعه چرا این مردم هممش با
چشاشون تصمیم میگیرن چرا یه لحظه نمیگن روز عرو سیش.....همون روز

فهمیده کسی که قرار بوده باشی ازدواج کنه ... بچه داره بخاطر پول اومده
گرفتش یه عشق دیگه داره .. چرا نمیگن غرور شو ... قلبشو.. له کردن اخهههه
چرا یهو صدای بوغ ماشین تو گوشم پیچید پام لیز خورد و

چشامو باز کردم تو یه اتاق بودم بوی تندى میومد یه مرد پیر حدودا هفتاد ساله
با لباس سفید با سختی روی رو پوششو خوندم
دکتر احمدی

پس اینجا بیمارستانه اما من چم شد.... اصلا... من کیم .. ای وای کی منو
آورده اینجا!!!!!! یهو یه صدایی شنیدم

-سلام خانوم کوچولو حالت خوبه

من- من .. چم شده مگه که اوردم اینجا

دکتر- تصادف کردی .. اسمت چیه

من- اسمم ..؟! .. نمیدونم... من هیچی یادم نمیاد

دکتر- عجیبه یعنی تو این اقا هم نمیشناسی

یهو یه پسر وارد اتاق شد

من- نه اقا من نمیشناسمشون

پسره- من این خانومو دم مغازم دیدم من مغاز انور خیابون ایشونم با ماشین

تصادف کردنم و افتادن جلو مغازه ی من منم اوردمشون بیمارستان

من- مغازه ی چی؟

-گیتار فروشی .. لوازم موسیقی و اینا تدریس میکنم

دکتر- اینطور که معلوم می‌شود هیچی یادشون نمی‌آید بهتر شما زود تر
اشاره‌ایان‌شونو پیدا کنید یا خبر بدید اما آزمایشا نشون میده ایشون حافظه‌ی
کوتاه مدت‌شونو از دست دادن

پسر- یعنی .. الان اسمتم یادت نیست

طلب کار گفتم

-میبینی که یادم نیست خوب چرا زور میگی اه

پسر خندید و گفت

-اقای دکتر میشه مرخصشون کنید

دکتر- بله

دکتر رفت بیرون پسر گفت

-خانوم بی اسم اسم من شهیداراد شما این مدت باید بیاد پیش من .. یعنی

خونه من

من- خونت کجاس .. من واسه چی باید پیام

-تو باغچه .. بالا مغازه م بعدشم... شما تا خانواده محترم متون پیدا شه باید

بیای پیش من توقع نداری که ولت کنم تو خیابون عروس خانوم

من- عروس؟!

پسر- اره پیدات که کردم لباس عروس تنت بود

من- خاک تو سرم خوب شاید من .. عروسیم بود .. اسمت چی بود

پسر- شهید .. فعلا که هیچی یادت نمی‌آد پاشو

با پسره رفتیم تو ماشینش تو راه که داشتیم میرفتیم بهو یه ماشین پیچید جلومونو و ماشین یهو منحرف شد انور خیابون اما یهو جمش کرد همون لحظه یه صحنه ای اومد جلو چشم یه پسره خیلی آشنا قد بلند و با کت شلوار ب*غ* که یه دختر بودن داشتن با هم حرف میزدن دستمو گذاشتم رو سم اه اه

پسره- خوبی تو

من- اره .. خوبم

خوب رسیدیم اینم خونه ی من

پیاده شدم یه مغازه گیتار فروشی گرم دیوارش سنگ قهوای یه عالمه گیتار های رنگی رنگی که بیشتر رنگهای نارنجی زرد و قهوای و مشکی به چشم میومد یه پیانو چهارزتا و یالون رو دیوار یه پله ی سیاه کوچولو پشت پله بلکه صورتی وقتی میرفتی باید خم میشدی چون کوچولو بود بعد اون بالا یه سالن کوچیک و یه اتاق همه و سایلم سفید میشکی یکم قهوای چند تا قاب عکس رو دیوار یه بشقاب و لیوان خالی تو سینی که جلو تلوزیون بود و یه بالش پسره شل*خ*ته البته خوش تمیزه یهو صداشو شنیدم

-ام...نمیدنم چیبین برا سمت باید یه فکری کنیم اون جا اتاقه چون من شبا عادت دارم تو حال میخوابم تو تو اون اتاق باش که راحت باشی فردا هم باید بریم لباس بخری بعد یه سوال چرا زیر لباس عروست کتونی ال استار و شلوار لی پوشیده بودی؟؟

من یادم نیست اما آگه با این کتونی هایی من خیلی دو سه شون دارم فکر کنم قبلانم داشتم اما اونارو نمیدونم لابد از این دختر شرا بودم که میخواستم بعد عروسی سریع بدوم برم بیرون ..واسا بینم کی لباس منو عوض کرد؟

پسره- پرستار تو بیمارستان این مانتو مال خواهرم بود اما الان دیگه خونه خودشه قبل از ازدواج ایران بود من ایران و بیشتر دوست دارم پس با پول خودم واسه خودم یجا راه انداختم سوال دیگه؟

من- هیچی .. اما خواهشا این اسممنو زود تر درست کن خداخیرت بده
پسره- خودت هیچی به ذهنت نمیرسه مثلا مهرسا درسا انا چمیدونم
من - نه

یهو یه بشکن زدو و متفکر گفت دنبالم بیا
رفتیم پایین کارت رو گرفت بالات کارت تبلیغ مغازه بود قدش بلند بود خودمو کشیدم بالا و خوندمش

مدوسا موزیک

من- یعنی تو میگه اسم من..مدوسا باشه

پسره- اهوم

من- یعنی چی حالا؟

پسره- یعنی مهربون دختری با قلب بزرگ پاک و بخشنده دختری که لبانی سرخ چون دانه های اناردارد جذاب البته این اسمو ابجیم واسه مغازه انتخاب کرد منم خوشم اومد تو چی دوشش داری

-م.... دو.... سا اره....دوشش دارم پس ازاین بید من مدوسام

پسره- پس منم شهیادم دیگه بهم نگو ایشان اوشان اهم اهم

با خنده گفتم

-شهیاد تو چقدر نمکدونی واسا بینم نمکدون چیه؟

شهیداد- بچه نداشتم تو او مدی خودت نمیدونی.. توش نمک میریزن
من- اها وای اینجام میسوزه!

شهیداد- معجید دلبندم اون معدته گشسته لاعبد بیا بریم غذا بخور
رفتیم بالا چه بوی این غذا درست کردنم بلده چه جالب به بشقابی که جلوم
بود اشاره کردم
من- این چیه؟
شهیداد- کتلت

با چنگارل بازش کردم توری که کاملا ریش ریش شد توش زرد بودیزره ازش
مزه کردم اها این.. سبیز مینیه .. کتلت خوب خوبه
بعد ا نهار شهیداد رفت سراغ کارش و منم همینجوری تو خونه ول میچرخیدم
هر چیم برام عجیب بود ازش میپرسیدم
فردا برای خرید رفتیم بازار هوا نه گرم بود نه سرد یجورایی اروم یهو دیدم یه
مرده رو یه چرخ دستی داره رو یه چیزای گرده سبز نمک میریزه واسا این یه
میوس اما .. اسمش .. چی بود .. بد رو مخه .. وای قیافشم چه با مزس..
شهیداد- میخوای؟

ساکت بودم چیزی نگفتم
رفت جلو و یه مشما خرید و داد بهم یهو طلبکار نالیدم:
اسم این چی بود؟.. منظورم اینمیوه اس
شهیداد- عشق بچه ها و بزرگا گوجه سبز هستن
نفسمو فوتکردم- اها گوجه سبز هر چی زور زدم یادم بیاد یادم نمیومد اه خوب
شد تو هستی

رفتم تو پاساژ اگه بگم هزار تا مغازه بود دروغ نگفتم به عالمه جیغ جیغ بچه‌ها داد و بیداد مادر ها دختر و پسرای جون اوف عجب شلوغه این پاساژه رسیدیم به یه مغازه لباس فرو شی رفتم تو و کلی دنگ فنگ چند د ست لباس گرفتیم و همینجوری مغازه ها رو جلو میرفتیم شبم بعد از شام رفتیم خونه قرار بود من با دختر خاله شهیاد یعنی شیدا با هم آشنا شیم خیلی ذوغ زده بودم

اه اصلا ما ادماجرا باس بیدار شیم... با مشت کوبیدم تو سر ساعت بد بخت حلرو کشیدیم روز مینورفتم تو حموم این مدت از شهیاد خیل یچزا یاد گرفتم در بارهی زندگی خیابونا شهر ها راه ها موزیک که بخش اصلی زندگیه این پسره اعضای خانواده بر خلاف ظا حرش خیلی معتقد ه منظوم به دین و اینا ها از همچی برام میگه حتی میگه با این که یچیزی یادم نیست اما باید با غریبه ها مخصوصا پسر رفتار سنگینی داشته باشم مثل یه برادر مهربون اما نمیدونم چرا نمیتونم هیچوقت تو ذهنم یه برادر تصورش کنم همیشه.. همیشه شهیاد مادرش خارجیه باباشم ایرانی باباش مرده خواهرش مریم هم خارجه اون ایرانو دوست داره چون همینجا به دنیا اومده مادرش پدرش سر اسمش توافق نداشتن اما خودش شهیادو دوستداره اما میگه مادرش بهش میگه جاستین عکس خانوادشو بهم نشون داده هموشن قدشون بلنده قیر از مریم اون مثل بقیه بلند نیست اما خوب کوتاه هم نیست این مدت خیلی کارا یاد گرفتم دختر خاله ی شهیاد شیدا هم ایرانه با اونم دوستای خوبی هستیم با هم کلاسای مختلفی میریم زبان شنا اسکیت... بهم خیلی چیزای یاد داد که اصلا یادم

نبود یعنی یادم رفته بود با هم خیالی راحتیم دختر خوش قلبیه خلاصه هفت ماهی میشه که من اینجام و احساس راحتی میکنم این خونه خودم اما قیر اون صحنه هنوز چیزی یادم نیومده یعنی من روز عروسیم بوده پس چرا اینجحوری شده اون پسر ه کی بوده مغزم پره از چرا چرا چرا؟!...

بعد از این که لباسمو عوض کردم رفتم پائینشیدا پائین منتظرم بود قرار بود بریم بیرون

من- سلام ببخشید دیر کردم صبحونمو بخورم میریم شهیادد ر حالی که قهوشو میخورد گفت

-شما دخترا نمیشه یه روز نرید بیرون!

شیدا- امروز خیلیمهمه اما اگه برنامه ای داری بزار واس فردا

شهیاد- باش.. خوش بگذره و رفت پائین تو مغاز من جلو تر رفتم تلفن زنگخورد با ذوغ جواب دادم

-بله بفر ماید مدوسا موزیک

-.....

کسی جواب نداد پس قطع کردم تا اگه خواست دو باره زنگ بزنه شهیاد- کی بود!

من- نمیدونم جواب نداد منم قطع کردم خدافظ

و با شیدا دویدیم بیرون ورفتم کافی شاپ سر خیابون تو هوای سرد ابان ماه خیلی کیف میداد یه قهوه بخوریو به بیرون زل بزنی و خیلی کارای دیگه

شیدا- امروز قرار شد یچیزی از گذشتت بفهمیم

-خوب مثلا.. مثلا این که.. چند ساله که فهمیدیم... بیست و سه... اما آگه منظورت ازدواج و این حرفاس باید بهت بگم شهیاد منو با لباس عروس پیدا کرده اینم بد بختی من یعنی شب عروسیم بوده البته مطمئنم نیستم پس چرا باید تو خیابون باشم چیزی به ذهنم نمیرسهه
شیدا- اینم حرفیه اما میشه خانوادتو پیدا کرد
من- نمیخوام

شیدا- ها دیوونه شدی!

-چرا میخوام.. اما

شیدا- حس خوبی نداری؟.. نگران نباش

من- اخه من گیج شدم چرا باید شب عروسیم تو خیابون باشم هیچ نشونی هم ندارم یه انگ شتر گردنبدند گل سر چمیدونم... همش فقط چندتا گل سر شیری رنگ سفید که روس سرم بوده

شیدا- خوب یعنی تو غیر از اون صحنه ه چیزی یادت نیومده ؟

من- چرا دیشب که از شهیاد خواستم ساز دهنی زدن رو یادم بده؟

شیدا- خوب!!!؟

-یه.. ریتیم شاد بود تقریبا.. اهنگ گل مریم چشمتاواکن بود

یه ذغال گردون بود دا شتم میچرخوندمش بعد یه صدای عروسکی این خودم

شنیدم... یعنی مثل صدای خودم تقریبا نازک... همین

شیدا- کجا بودی

من- یه مانتو و شلوار لی تم بود تو یه پارک بودم تقریبا

شیدا- خسته نباشی مگه فیلم میبینی

من خوب میگی چیکار کنم

شیدا- هیچی بهتره بریم پیش شهیدا بینم امروز میخواست کجا بیرمون!

که یهو گوشیش زنگ خورد

شیدا- چی

....

شیدا- باش باش من الان میام

و قطع کرد

شیدا- گلم من باید برم یجایی کار دارم تو برو خونبخ پس فردا میام بریم

خرید

من باشه برو

یه ماشین گرفتم و رفتم خونه رفتمو اتاق شهیداد نبود دو باره تلفن زنگ خورد

برداشتم

-مدوسا موزیک بفر ماید

....-

بازم کسی نبود اه مردم مرض دارن ها رفتم بالا کیفمو انداختم رو تخت که یهو

یه کاغذ رنگی قرمز دیدم بازش کردم توش یه ساز دهنی بود ابی و متوس و

روش یه ام اینگلیسی قرمز داشت و یه یاد داشت

-مدوسا.. نه بهتره بگم کنکاو خانوم این واسه شماست. اینم بگم خیلی خوب

زدی!

با لبخند پریدم رو تخت و شروع کرددم به سر صدا کردن با ساز دهنی...

تا بعد از ظهر که خوابم برد...

از خواب که پامیشم عرق میکنم بدم میاد خیس بمونم پس رفتم حموم پنج دقیقه بعد صدای در اومد خوب شهیاده دیگه

شهیاد- سلام

من- سلام الان میام قهوت رو میزه برو بردار

شهیاد- مرسی راستی مدی... فردا یه مهمونی دوعتم با هام میای خوبه .. تو

خونه هم نمیمونی!..ها

من- چه مهمونی ..اره میام

شهیاد- داداش شیدا اومده ایران تولدش و میخواست اینجا جشن بگیره ..شیدا

هم ..پیشنهاد این جشنو داد. میای دیگه...

من-اره..راستی ..اون سازدهنی رو خیلی خوشم اومد ازش ..ممنون

شهیاد خندید و گفت-قابل نداره تازه باید بازم یا علامه چیزا یاد بگیری تا

خونادتو پیدا کنیم تو باید تعقیر کرده باشی

یهو با این حرفش تو دلم خالی شد من میترسم گذشته ..از گذشتم ..میترسم..

نمیخوام برگردم..یعنی دوست دارم..اما میترسم خانوادم اونی که تصور میکنم

نباشن ..پس چرا من باید شب عروسیم تو خیابون باشم اروم ابو بستم و حلمو

دورم بستم...

شب مهمونی بود یه کت شلوار سفید که یه تاپ باربری زیرش داشت پوشیدم

اتو اینه خودمو نگاه کردم یه رژ صورتی کم رنگ خفاشی زدم و یه خط چش و

ریمل تکمیل تکمیل تازه من که نمیدونم کیا هستن زیاد نباید جلو برم... یه شال بار بری رو سرم انداختم موهای قهوای بلندمو با بابلیس فر کرده بودم ریخته بودم دورم خوبه یه کفش پاشنه شصت سانتی بار بری... دوروغ نگم یه پنکک برنزه هم زدم دیگه بی روح هم نمیشد برم که کیف کوچیک بار بریمو برداشتم و به ساعت نگا کردم دیگه باید برم پایین اروم رفتم تو مغازه اروم صدا کردم

-ش... شهیاد!

شهعیاد- بله..ها

یهو برگشت خشکش زده بود با تعجب ذل زده بود به من بعد گفت

-خیلی خوبه بریم

من-ا...اره بریم

و دنبالش راه افتادم تو ماشین نشسته بودیم به اهنگ گوش میدادم که یهو ماشین

ترمز کزرد و شهیادگفت

-من الان میام تو اینجا بشین

رفت و بعد از چند دقیقه برگشت بعد رفتیم خونه شیدا اینا وارد سالن شدیم یه

عالمه ادمای غریبه...بوی عطرای مختلف ادمای...مختلف خیلی شلوغ پلوغ

بود با دین شیدا با خوشحالی رفتم جلو و با هاش دست دادم

شیدا- خوش اومدی گلم بیا اینجا داداشمو بهت نشون بدم

من- باشه..بریم

رفتیم جلو تر شیدا به یه پسر تقریبا هم قد خودش اشاره کرد چشای قهوای

کت شلوار طوسی رنگ تنش بود هیکل ورزشکاری البته شیدا گفته بود عاشق

ورزشه موهای قهوای پوست گندمی اما شیدا سبزه بود رفتیم جلو و سلام

کردیم

شیدا- مدوسا جان این بردار من شایان

و به شایان اشاره کرد

-شایان اینم .. مدوسا .. که بهت گفته بودم

شایان- خوشبختم .. وایسا بینم . مدوسا اسم مغازه .. شهید نبود؟

با خنده گفتم اره اما من اسمم مدوسا

شایان- چه جالب خوش بختم ببخشید من یه لحظه برم کارمدارن

شیدا- باشه دادش برو

شیدا- خوب .. میخوای چیکار کنی

من- من کهخ مسی رو نمیشناسم جز تو .. شهید .. و شایان ما شا .. شما

خانوادتن همتون اول اسمتون ش داره

شیدا خندید و گفت

-اخه اسم همه ما به سلیقه با با بزرگ مون انتخاب شده چون اول اسم مادر

بزرگم ش داشت وقتی مرد بابا بزرگم گفت همه نوه هام یه اسمی بزارید که

شیه اسم مامان شاه دخترشون باشه بقیه هم قبول کردن اما .. شهید خیلی خوش

سلیقهس ها .. مدوسا .. من که خیلی خوشم اومد

شیدا گفت من برم منم تنها نشسته بودم تو سالن یه دختره اومد ب*غ*لم

و یساده موهاش بلند بود و یه لنز گزاشته بود سبز از صورتش ارایش میریخت

یعنی اسید میپاشیدی هیچیش نمیشد ایزو گام دلیجان بود ارایش نبود که با
غرور کاذب گفت

-سلام

من - سلام

دختره - فامیل دورین چون .. من تا حالا ندیدمتون .. بجا نمیارم

من - دوست شیدا ام

دختره - اها من رویام ... اسمت؟

-مدوسا

دختره - چه اشنا .. وایسا .. ببینم .. تو شهیدادومیشناسی

من - بله (یهو از دهنم در رفت) با هم تو خونش زندگی میکنیم

دختره - چی ... ببینم .. چه جالب رشتت چیه .. موزیکه

من - رشتم ... ام ... یاد ... یادم نمیاد

دختره - چطور ممکنه چون فکر نکنم شهیداد الکی بگه بیا تو خونه من بشین

مگر این که با هم کار کنید درست حدس زدم

من - من چیزی یادم نیست ... نه .. یادم نیست

دختر دستشو به نشونه تهدید گرفت جلو

-دختر خانوم .. بینم زیادی به شهیداد نزدیک شی دمتو میچینم ها

دیدم زیادی داره پرو میشه با حرص گفتم

-نیاز نیست شما زحمت بکشی ... شما این غرور و کاذب خودتو جمع کن ..

گند شو در آوردی .. به تو چه من شهیداد چیکار میکنیم .. منحرف برو بابا .. من

با شهیداد چیکار داریم ...

دختره- بینم تو.. تو چه خانواده ای بزرگ شدی؟

من- گفتم که.. یادم نیست.. بابا یادم نیست

قلبم تند تند میزد نفسم بالا نمیومد یه چیزی رو قفسه سینم سنگینی میکرد

سرم گیج رفت دویدم بیرون اشکام مثل بارون روی صورتمو خیس میکرد..

اخه.. چرا من.. نباید الان... ندونم.. صدای.. سازدهنی.. دستمو کردم تو

کیفم ساز دهنی ابی رنگمو که رو شیه ام قرمز دا شتو بردا شتم و شروع کردم

زدن چشای اییم به اسمون تیره ذل زده بودن یه صدایی شنیدم

-مدی... مدوسا.. چی شده چرا گریه میکنی

شهیداد بود در حالی که از سرما میلر زیدم گفتم

من-اون.. اون.. دختره...

شهیداد کدوم؟

من- رو یا

شهیداد-وای دختر.. کوچولومونو بین.. من از طرف اون معذرت میخوام اون

همینجوریه انگار از دماغ فیل افتاده نبینم بخاطر حرفای اون خودتو اذیت کنی

.. تقصیر تو نیست.. که

من- اره.. اما من واقعا چیزی یادم نیست

شهیداد- بهت کمک میکنم خانوادتو هویتتو گذشتتو پیدا کنی از هیچی نترس

بعدشم تو الان مدوسایی تو الان یه زندگی جدید داری شاید تو گذشتت

امیدی برا ادامه دادن نبوده... شاید این بهتره که الان اینجا باشی تو قراره کلی

چیزا یاد بگیری که هنوز نمیدونی شاید.. قبل از این.. زندگی جذابی در پیش

نداشتی .. شاید اینجوری بهتر باشه حالا هم اشکاتو پاککن برو صورتت بشور
یکی از چیزایی که باید یاد بگیری این که شیشه ای نباشی این نشونی پاکیه اما
سریع نشکن قوی باش باشه ...!

من - باشه... ققق... قول میدم

شهیداد با لبخند گفت - افرین دختر خوب پاشو ببینم

بالا خره اون مهمونی مسخره تموم شد و رفتیم خونه تلفن زنگ خورد شهیداد

برداشتیه دادش بلند شد

-خوب جواب بده دیگه

دویدم پایین

-بازم اون بود

شهیداد - اره هم شمش با تلفن عمومی زنگ میزنه وگرنه شمار شو میدادم حالشو

بگیرن

من - یعنی کیه!؟

شهیداد - نمیدونم

ساعت شیش بود یهو زنگ در اومد دیدم این پسره روحان مغازه ب*غ*الی

لباس فرو شیه دم دره او اوه چه تیپیم زده گل چیه دستش یا امام غریب خودت

کمک کن

من - بله

-اقا شهیدادو صدا میکنین

شهید اومد بی حرف درو باز کرد اقا این اومد نشست تو من که خشکم زده
 بود یهو هیچی نشد پرو پرو گفت
 -من اومدم خواستگاری مدوسا خانوم
 اقا شهید کی غیرطی شو کی نشو انگار بابامه
 شهید- نخیر.. بفرما بیرون.. اختیار مدوسا دست من.. نیست.. نمیشه برو
 بیرون..

روحان- اما.. اخه شهید.. من که جرم نکردم بعدشم تو چیکارشی
 یهو مشت شهید شپلغ اومد تو صورتش
 شهید- گمشو بیرون.. مگه من روز اول بهت گفتم.. دور مدوسا خط بکش
 حالا انقدر پرو شدی اومدی خواستگاری برو بیرون تا نزدمش و پلت کنم من
 همکارشم یا... زود باش
 من گوشه حال با ترس نشسته بودم سروگذاشته بودم رو پام و پاینو نیگاه
 میکردم شهید اومد بالا

-استغفرالا.. نفهمن ملت بهش میگم.. ای خدا
 یهو یه نیگا به من کرد اروم اومد سمتم وگفت
 -بیخشید.. نمیخواستم بتر سونمت.. دست خودم نبود.. اما منم میدونم تو از
 رو حان خوشت نیما بعدشم اصلا بچه خوبی نیست حالا منو نگاه کن...
 من- نهج.. تو برو یاد بگیر خودتو کنترل کن
 شهید- مدوسا.. خانوم.. بیخشید دیگه معنی اسمت چیه؟

من - ام.. یعنی مهر بون دختری با قلب بزرگ پاک و بخشنده دختری که لبانی
 سرخ چون دانه های انار دارد جذاب
 شهیاد - خوب شما مارو ببخش دیگه
 با شطنت گفتم
 - باید فکر کنم
 شهیاد که میدونست میخوام با ج بگیرم گفت
 - چی؟!

من - بزار فکر کنم.. نمیدونم خودت جبران کن فقط یه چیز مخصوص باشه به
 عهده خودت همین میرم استراحت کنم خخ بیچاره شهیاد از دست من تا خانوادم
 پیدا شن من اینو بیچاره میکنم البته مثل یه کارمند کمکش میکنم کلی تو مغازه
 کار میکنم تازه کم کم یه استعدادای تو کامپیوتر و کد نویسی از تو خودم
 کشف کردم یعنی قبلا بلد بودم تا کامپیوتر و دیدم خود کار همچی رو بلد بودم
 عجیبه ها!!

چهار ماه بعد

من و شهیاد و شیدا و شایان قرار شد بریم شمال و سایلنو گذاشتم تو ساک واسه
 شهیادم یچیزایی کنار گذاشتم بعد از ناهار راه افتادیم تو جاده هی با ظبت ور
 میرفتم کلمو از ما شین میکردم بیرون و تو تونل جیغ میزدم شهیادم بهم
 میخندید هر پنج دقیقه یبارم فر میزدم که گشتمه.. تشنمه.. دستشویی. خوابم
 میاد.. حالم بد شد.. اهنگو عوض کن.. این بچهها تا رسیدیم متل قو و یه خونه
 لب دریا اجاره کردیم و شب تا دیر وقت لب دریا نشستیم شهیاد گیتارشو آورده
 بود یه اهنگ اسپانیایی ترسل روزد و ما هم بلند شدیم ر*ق* صدن خیلی

خوش گذشت شب هم برای خوابیدن من و شیدا تو یه اتاق شایان و شهیغدام تو یه اتاق ما مثل بچه ادم گرفتم خوابیدیم اینا یه ربع سر جا و خوابیدن مراسم داشتن ما همکلی بهشون خندیدیم قرار شد فردا صبح بریم جنگل.

-دختر پاشو.. مدوسا.. پاشو دیر شد

من- باشه باشه نکش پترو پنج دقه‌دیگه فقط

شیدا- میزمنت ها

و یهو محکم زد تو دستم

من- اوخ.. بمیری.. بیشور

ورفتم تود ست شوییه سورتم شستم بعد از صبحونه مو هامو شونه کردم کوله صوریتمو برداشتم توشو پره وسیله کردم بعد یه ساپورت صورتی کم رنگ هم رنگ کولم با یه مانتو صورتی هم رنگ کوله ام پوشیدم کتونی های صورتی بنفشمو پوشیدم یهو شیدا زد زیر خنده

شیدا پلنگ صورتی جون چیزی لازم نداری

یه نگاه به خودش کردم اونم همچیشو زرد زده بود منم گفتم

-الو الو من جو جو ام تو هم که اینجوجه طلایی شدی

خندید و گفت

-یه تلوزیون باهم تشکیل میدیم بیا بریم یه رژ کم رنگ هم زدیم و راه افتادیم میخواستیم پیاده روی کنیم پس ماشینو پارک کردیم بقل چادر و راه افتادیم این شیدا هم قندم به قدم یا عکس میگرفت یا سفارش عکس میداد البته من عکس گرفتم خیلی دوست دارم به شرطی که ازم عکس بگیرن نه من بگیرم چون تو

-کمک... شهیاد

...

شهیاد:

اه از دست ایندختره لچ باز ای خدا ساعت هاس داریم دنبالش میگردیم هوا تاریک شد خیلی نگران شدم... خیلی نه .. وای بی نهایت شیدا چراغ قو شو در آورد

-من باید مسیرمو عوضکنم دلم اروم نمیگیره من از انوری میرم پیداش کردم بر میگردم

شایان- گم میشی تو هم

-نه بابا بر میگردم الا شما همینجا شنید منیه نیگا انور بندازم مام شیدا- باشه بر این که خیالت راحت شه من و شایانم انورو میگردیم سر اون پل چوبی هست هر کی خواست بر گرده میره اونجا
-باشه

راه افتادم همش قیافه مدوسا میومد جلوچشم میترسیدم .. برای اولین بار .. خیلی تر سیده بودم حس میکردم .. دیگه .. نمیتونم پیداش کنم همینجوری که میرفتم جلویه صدایی شنیدم

-شایان.. شهیاد.. شیدا.....

-مدوسا.. تو اونجایی

-اره.. نمیونم راه برم.. پام ضربه خورده بیاینجا رفتمجلو و با عصبانیت گفتم

- اینم نتیجه لجبازی.. خانوم با هوش حالا چججوری برگردیم
مدوسا- من نمیتونم راه برم ..یه زنگ بزن به شیدا خوب
- اینجا انتن نمیده

مدوسا- میگی چیکار کنیم
- باید بریم دم پل چوبی تا اونجا خیلی راحه
مدوسا- پس چیکار کنیم هوا هم تاریکه ...
یهو رعد برق زد و بارون شروع کرد باباریدن
- حالا هم تو لاغ شدی.. هم بارون میاد.. هم وایسا ..
با یه حرکت دستمو گذاشتم زیرش و بلندش کردم
مدوسا:

مور مورم شد اما ز راه رفتن با پای چلاغ که بهتر بود تازه خیلی ار دست خودم
عصبانی بودم اگه حرفشو گوش میکردم الان اینطوری نمیشد همینجوری طبق
عادتم زیر لبی به خودم قر میزدم که یهو شهیاد زد زیر خنده
من - چرا میخندی؟

شهیاد- هیچی موش کوچولو
من - خودتی... بی نمک

شهیاد- قربون تو گوله نمک
و خندید

بارون با شدت میبارید
زمین هم گلی گلی شهیاد گفت

- فکر کنم... باید اینجامونیم نمیتونیم خودمونو به اونجا برسونیم

یهو دستش خورد بهه سرم پرید عقب و گفت

-تو تب داری!!

من- سرم درد میکنه

شهیداد گووشیشو در آورد وسی گرد زنگ بزنه به شایان .. اما انتن نداد که نداد شهیداد یه قرص از تو کولش بر داشت با یه بطری اب و ازم خواست که بخورمش یکم حالم بهتر شد شهیداد اومد بزارم زمین مه هوایی از دستش ول شدم اومد که نگهمداره فاصلمون دقیقا یه میلی متر بود طوری که نفساش کاملا به صورتم میخورد صرتش خورد به صورتم تکیه دادم به کولمو نشستم شهیداد گفت

-فردا راه می افتیم الان با این حال تو و این با رون عمرا تونیم بریم فردا صبح دوباره شهیداد من گرفت کولشوراه افتادیم منم هی حرف میزدمو سرشو گرم میکردم اونم میخندید البته فکر کنم این ارثیه که همه ما دخترا با نمکیم ههه رسیدیم به پول چوبی یهو شیدا دست تکون داد و یهو دوید سمت من

شیدا- اوا خودتوچ لاغ کردی دختر چت شد

شهیداد- تب شدید داره نگاه کنم واروم گذاشتم زمین شیدا یه جیغ زد و گفت سریع باید ببریمش بیمارستان این خیلی داغه

من- خوبم .. بابا... نمیخواد

شیدا- اگه بینی چغدر داغی اینطوری نمیگی شایان ماشینو روشن کن و رفتیم بیمارستان

سه روز بعد

همهدرو همجمع شده بودیم شیایان یه غیلون آورد شیدا یزره که کشید گرفت سمت من با تردید گرفتمش که یهو یکی از دستم قاپید دیدم شهیاده اگرم نمیخواستم بکشم این بابا بزرگ بازی شهیاد کفرمو در آورد گفتم

-پسش بده

شهیاد- نه نمیشه

داد زدم

-اه شهیاد اینبابا بزرگا رفتار نکن.. تو چیکاره ای همش بهم دستور میدی این از جنگل اینم از اینجا اگه لجمو در نمیوردی منم نمیرفتم بیوفتم تو رودخونه شهیاد- اخی.. من بودم بی توجه به موقعیت بدون اینکه جلو مو نگاه کنم رفتم تو دل جنگل.. ببین مدوسا.. تو باید به حرف من گوش کنی تا وقتی که خانوادت پیدا بشن

-تو راجب گذشته من چی میدونی. شاید قبلا من اجازه همه این کارارو داشتم من.. اختیارم دست خودمه کم تر بهم گیر بده

و رفتم سمت ما شن یهود ستمو گرفت طوری که با شتاب برگشتمو فیس تو فیس شدیم از شدت عصبانیت نف سای داغش میخورد به صورتم با حرص گفت

-مدوسا برو بشین سر جات.. افرین

من- میخوام برم تو ماشین حال ندارم شماخوش بگذرون آقای بابا بزرگ

و رفتم تو ماشین

شهیاد عصبی دستشو تو مو هاش کرد رفت پیش بقیه نشست

شیداغ هر چی اسرار کرد قبول نکردم چشممو بستم که یکم اروم بشم اما یهو اونموقع رودیدم که شهیاد تو جنگل اومد بزارم زمین اه چرا من اینجوری میشم پسرهی .. زور گو خود خواه بابا بزرگ نما به تو چه شاید اصا قبل از این که حافظمو از دست بدم سیگاریم بوده باشم اخه به توچه تربچه .. چیکارشی اه؟ ولی باز با دیددن اون قیافه عصییش ته دلم هری ریخت ما شا... جذبه البته واسه من بیشتره میزنم شتکش میکنم والا!!!

شب همه رفتن اتاقاشون شیدا رفت اشپزخونه تا یکم اب بخوره سرم تو کتاب بودکه یهودر واز شد شهیاد اومد تو فکر کردم شیدااست گفتم

-برق و خاموش کن شیطونک

شهیاد- میشه حرف بزیم

من- نج برو حوصله ندارم دیگه با من حرف نزن

شهیاد- ولیمن کارت دارم

یهو کتاب بردم اونور و چهار زانو روتخت نشستم خیلی منطقی گفتم

-اقای شهیاد راد من به شخصه خودم نمیخواستم غیلونو بگیرم اما اونجوری

که تو رفتار کردی عصبی شدم لج کردم

شهیاد- چطوری؟

من- این بابا بزرگا این و بکن.. اونو نکن.. بابامن بیست و سه سالمه گل پسر

شهیاد- خوب من از یه دختر بیست و سه ساله یه توقع دارم

من- من از خودم توقعی ندارم مهم اینه

شهیاد- یعنی نظر من واست مهم نیست دیگه

من - بهتره اینجوری بگم

شهید - باشه هر جور بخوای دیگه من نظر نمیدم

من - ممنون

شهید - خواهش میکنم

وای خدا ز یاده روی کردم من .. ممن .. به ککمش نیاز دارم زبا ید ازش

میخواستم .. نه فکر نکنم بتونه نظر نده مگه این پسر ساکت یجا میشینه

همینطوری گفت برای امتحان صبح یه شال قرمزمو که شهید اصلا باش پدر

کشتگی داشتم پوشیدمو رفتم پایین اما .. لال ... هیچی نگفت!!!!

شیدا کوید به بازمو وگفت

-دیشب چی گفتی به این این گل پرپرش کردی

من - من گل پرپریم نه اون فشول خان فقط بش گفتم انقدر فضولی نکنه

شیدا - میدونستی شهید واسه هیشکی انقدر دل نمیسوزنه!

من - نه .. مهم نیست برام

شیدا - حیف که من دختر سر بزیریم و چشم زیاد نمیچرخه وگرنه بحت

میگفتم شهید چه پسر لیه

من - توهم تبیغات پسر خالتو نکن .. الو شرکت تبلیغاتی شهید

شیدا - پس کن نمکدون کم تر حرص بخور بیا شایان نون داغ گرفته صبحانه

میل بفر ما و با لبخند پاشد

منم دنبالش رفتم با یه سلام کلی نشستم شهید داشت منو شال هر دو باهمو

قورت میداد ولی چیزی نگفت که صابت کنه دخالت نمیکنه منم دویدم بالا و

عوضش کردم و با لبخند نشستم سر سفره میخواستم بهش بفهمونم آگه خودم

بدونم بده عوضش میکنم البته اون زیادم بدم نبود ها ولی خوب دیگه
میخواستم بگم خفه شی من خودم کاراتم انجام میدم تو بچه خوبی باش
انگار یه کلید یه در قفلو پیدا کرده باشه گفت مامان زنگ زده میگه حال بابا
بزرگ خیلی بده باید بریم پاریس

من - وای خدای من

شیدا- این الان از هیجان پاریس بود یا از ناراحتی بابا بزرگ من

من - هردوش

راستش من قصد توهین ندارم اما خوب از زبون فرانسه خوشم نمیاد از غذا
هاشم بدم میاد اما پاریس شهر قشنگیه خیلی دوست داشتم برم
شهیداد- باید بریم .. مدوسا خانوم شما دوست دارین با ما بیاید یا من دخالت
نکنم

این اول صبحی زهرشوزد پسره بزار دهنم و نشه

من - البته که میام .. من خیلی دوست دارم جا های دیگرو بگردم

شایان- پس تصویبه اما من نمیتونم بیام

شیدا- عیب نداره من و شهیداد و مدوسا میریم

شایان- نخیر شیدا خانوم شما با من میای باید بریم تهران کلی کار داریم

من - چه بد

شیدا- خوب چیکار کنیم عیب نداره شما برید من هفته بعدش میام

من - مگه قراره چقدر بمونیم!؟

شهیداد با بخیالی جعبه ابمورو گذاشت تو یخچال و گفت

-معلوم نیست.

من - باشه

راه افتادیم که بریم تهران خیلی هیجان زده بودم وای قراره بریم پاریس!!

-مسافریں پرواز سی صدوبسیت هشت لطفًا پاشین بیاین

شهید- بسته .. انقدر وجه ورجه نکن بشین اون خودش صدا میکنه

من - و اسا الان اسمتو پیچ میکنم..دینگ دینگ دینگ

شیدا زد زیر خنده شیدا برا بدرقه کردن با هامون اومده بود فرودگاه منم هی از

خوشحالی ادا در می اوردم

شیدا- من پیش تو کم اوردم چقدر انرژی داری ها

من - لت ایت گو..لت ایتگو..

شیدا- ماشا.. حافظتم زیده چند بار فروزنو نیگا کردی نینی

من-من..ام فکر کنتم پونزده بار

شهید- مادیگه بریم

شیدا باشه خدافظ رسیدید زنگ بزنیید من میمیرم از ترس

شهید- نمیخواه بمیری بریم مدی

من-اره خدافظ شیدا دلم واست قنج میره ولی چه کنم باس برم

شهید-نمیخوای نیا

من- بی جنبه خیلیم میام

شیدا- تو کی درست میشی خدافظ عزیزم

من - هیچوقتستت

شیدا خندید و رفتیم تو صف این صفی که من میبینم روان ادمو پاکمیکنه البته
 واس من پاک شده ها کلی طول کشید و رفتیم تو هواپیما هواپیما داشت بلند
 میشد یهو تو دلم خالی شد سقوط نکنیم یه جیغ ارومزدمو محکم شهیادو
 گرفتم شهیاد خندید و گفت خوبه ترسونیستی

خودمو جمع کردم

-بله خیلیم شجاعم

شهیاد- خانوم شجاع نظرت در باره خرید تو پاساژای پاریس چیه میخوام
 خانوادمو با هات آشنا کنم باید یه تیپی بزنی...

من- واسا مگه تیمم چشه

شهیاد- هیچی ولی این خانوادم.. یزرهه زیادی اشرافی فکر میکنن حاصلمو
 سر بردنم واسه همینه کوبیدم اومدم تو یه مغازه تو ایران زندگی میکنم

قش قش میخندیدم بیچاره

من- یعنی از زندگی تو یه خونه فینگیلی بد تره

شهیاد- اره... بهتره استراحت کنی نمیخوام موقع رفتن به خونه چرت بزنی

من- اره.. خستم شدم

چشامو باز کردم تو.. پاریس بیوادم وای خیلی با حال بود چشاتو باز کنی ببینی
 تو پاریسی شهیاد جلوتر از من راه افتاد یهو یه دختر با جیغ پرید ب*غ* لشو داد

زد

-جاستین

وا جاستین؟ بزار ببینم... اینکه شهیاد اها یادم اومد مامدرش اینا سرا سمش
توافق ندارن نصفی بش میگن جاستی بقیه شهیاد من شهیادوبیشتر دوست
دارم اسمای ایرانی خیلی نازن... مثلا خود من مدوسا زیادی تعریف کردم ها
یهو شهیاد گفت

شهیاد- استلا من شهیادو بیشتر دوست دارم چند بار بگم
SHAHYAD is so hared for me استلا-

شهیاد خیلی برا من سخته

Ok little mouse شهیاد-

باشه موش کو چولو

با شنیدن لیتل موس خندم گرفت راه افتادیم

how is she? استلا-

این کیه؟

her name is MADOSA شهیاد-

اینخانوم اسمش مدوساس

she is your girl friend استلا-

این خانوم دوست دختر تو

have longer story...Nop شهیاد-

نچ داستانش طولانیه

مارو بهم معرفی کرد

اول رفتیم پاساژ کلی خرید کردیم ماشا... این استلا هم عشق خرید و

فارسیش هم که افتطلاح البته حقم داشت اما خوب خانوادش باید زبان

مادریشو بهش یاد بدن استلا میفهمید اما حرف زدن بلد نبود بخدا اینا بر
عکس بیچاره فرانسه بلده اینگلیسی بلده ام فارسی نمیتونه حرف بزنه اما یه
چند تا کلمه بلده که انورم اشتپ میگه

شب رسیدیم خونه وای خدا این .. این .. این یه کاخ بود

رفتیم تو لباسای جدیدم خیلی بهم میومد اما هوای اونجا خیلی سرد بود

رفتتمو بیهو یه خانم مسن اومد جلو

-سلام .. خوش اومدید بفرمایید

شهید- سلام .. مهربی .. خیلی دلم براتون تنگ شده بود

مهربی -مادرتون تو اکتابخون

شهید- خیلی ممنون

منم یه سلام اروم که خدمم به زور شنیدم کردم و رفتم تو خونه .. نه بهتره بگم
کاخ خیلی خوشگل بود دیزاینش حرف نداشت از پله ها رفتیم بالا و تا راهرو
به یه اتاق بادر طلایی رنگ رسیدیم روش یه کتاب بود که با چوب درست شده
بود من موندم اینا چجوری گمنمیشن تو خونه در زدیم و رفتیم تو خانومه
عینکشو داد بالا یهو این دختری هیژده ساله جیغ زد

-پسرم جاستین

و به سمت شهید اومد شهید با لبخند مامانشو ب*غ*ل کرد اه این چه مامانی

هیكلش از منم توپ تره تپیش صاف تو لوزالمعدم

شهید- ام .. ام مادر .. ایشون .. یعنی این مدو ساس همون دختری که طعریفشو

کردم

خانومه یه نگاه کلی به منانداخت و با ذوغ فریاد زد

-این..این..ملودیه دختر..اقای شرافت

شهید- چی

مامان شهید- دختر اقای شرافت شب عروسیش گم شده..این ملودیه

شهید- امکانداره..مدی خوانوادت پیدا شدن ت

چشام پر از اشک شد تر سیده بودم از گذشتممیت سیدم بهو بی اختیار با

صدای لرزون گفتم

-نه نه

و دویدم بیرون بهو از پله ها قل خوردم و تق...

چشامو باز کردم مامان شهید با لبخند بالا سرمنشسته بود تازه یادم افتاد چی

شد سرمو اندختم پایین و با خجالت گفتم

-ببخشید رفتارم خیلی بد بود..معذرت میخوام

مامان شهید- اسم من مریلا میتونی مریل صدام کنی درکت میکنم اما چرا

من-من از گذشتم..از خانوادم..میت رسم..میت رسم اونی که فکر میکنم نباشن

..وگر نه چرا من باید شب عرسیم تو خیابون باشم

مریلا- خوب..میبخشید که اینو میگم شاید بخاطر اشتباه خودت باشه

من- نه..یعنی..من که یادم نیست

مریلا- خدا رحم کرد که جا ستین من تورو پیدا کرد دختر مخیدونی خانواده تو

مثل ما پولدارن خیلیم ادمای خوبین من مادر پدرتو میشناسمک قصه نخورد

مطمئن باش چیزی بدی تو خانوادت نمیبینی بعد از این کعه بر گشتیم ایران

میبرمت پیششون

شهید- اما...!

مریلا- چی؟!؟

شهید- ام.. اخه... اون مدوسا س مطمئن اون ملودیه

مریلا- من خوب میشناسمش و داد زد

-سودابه البومو بیار

یه البوم بزرگ سبز رو رومیز گذاشت و بازش کرد و به یه عکس اشاره کرد

-اینهاش اینتویی نیگاه کن خودتی.. اینم بابت و ما مانت.. و اینم خواهرت

مروارید تو ملودی و خواهرت مروارید

من-.. کسی دیگه نیست

مریل- ام.. چرا این نامزده مهرداد

یهو شهید شد این گچ دیوار و گفت

-معذرت میخوام من الان میام و دویدا بالا

گیج شده بودم این که همونی که دیدمش بقل یه دختره بود اگه من نامزدش

باشم پس چرا اون طوری اون دختر رو ب*غ*ل کرده بود چرا من فرار کردم ه

عالمه.. چرا چرا و چرا یهو صدای شکستن شنیدم دویدم بالا یجواری گم شده

بودم صدای موسیقی از اون اتاق میومد اره این اتاق شهیده گوشمو چسبوندم

به در صدای اهنگ میومد

Sometimes it's hard to face reality

بعضی وختا سخته که بخوای با واقعیت مواجه شی..

Oh oh

اوه..اوه..

Even though you might get mad at me

حتی ممکنه تو از دستم عصبی شده باشی..

Oh oh

اوه..اوه..

Sometimes it's hard to face reality

بعضی وختا سخته که بخوای با واقعیت مواجه شی..

Don't be afraid to stand alone

ترس از این که تنها بمونی..

Don't be afraid to stand outside the door alone

ترس از اینکه تنها بیرون در بمونی..

I know it's hard to work from home

میدونم سخته که از خونه کار کنی..

And it ain't easy all alone

و این تنهایی آسون نی..

Relationships over the phone

روابط تلفنی..

Talkin' to your significant other all night long

تمام شب با اونی که برات مهمه حرف بزنی..

Sometimes it's hard to face reality

بعضی وختا سخته که بخوای با واقعیت مواجه شی..

Oh oh

اوه..اوه..

Even though you might get mad at me

حتی ممکنه تو از دستم عصبی شده باشی..

Oh oh

اوه..اوه..

Sometimes it's hard to face reality

بعضی وختا سخته که بخوای با واقعیت مواجه شی..

یزهدقت کردم این صدا.. صدای خود شه..اما چطور ممکنه این این وحشیا

درو باز کردم نفس نفس میزدم شهیاد... زدنشو قطع کرد

- Never SHAHYAD I love you من-

شهیاد- چی ..چی تو ... الان چی گفتم

با لبخند گفتم

-فارسی بگم..من دوست دارم

شهیاد- اما..از کی

از... اونروز تو جنگل فهمیدم اما بخاطر دعوای مدواممنو جراعت نکردم

بروزش بدم چون فکر کردم تو بخاطر رفتارم از من خوشت نیاد پس سکوت

کردم و چیزی نگفتم

شهیاد اومد سمت در... به در تکیه دادم طوری که در بسته شدم نفهمیدم چی

شد که خودمو تو ب*غ*ش دیدم یهو خودشو ازم جدا کرد و گفتم

-نه..نمیشه..امکاننداره..تو نامزد داری تو قرار بوده با هاش ازدواج کنی حتما

هم عاشقته و نمیزاره من...بهت برسم

من- از کجا معلوم دوسم داره

شهیاد- کی میتونه با تو باشه و دوست نداشته باشه...تو عکس ندیدی چطوری

بقلت کرد بود ندیدی..ها

نفس نفس میزد

شهید- ما نمیتونیم تو به زندگی بهتری .. طعلق داری بعد از این سفر تومیری پیش خانوادهات منم برمیگردم پاریس یعنی نه همون موقع چون یه سالی ایران کار دارم اما بعدش بر می گردم

من-نه .. نه .. واسه .. همین بود از گذشته میتر سیدم شهیدانگو
شهید- چرا و رفت تو تراس دستوپام سست شد چرا الان .. به این زودی با ید سر کله خانوادهام پیدا شه و .. مهر داد.. من از بدم میاد مطمئنم بخاطر اون شهیدانمیتونه قبول کنه با من باشه

شب بعدش قرار شد بریم و برج ایفلو ببینیم البته براونا ادی بود بخاطر بهتر شدن رویهمن مریلا جون پیشنهاد کرد اما چه بسا که چیزی جز شهیدان.. روحیه منو بهتر نمیکرد شهیدان به زور میخواست خود شو خوشحال نشون بده اما خوب... اونجا که بودیم شهیدانیه کادو بهم داد با تعجب پرسیدم من-این چیه؟

شهیدان- باز کن میبینی
با ذوق بازش کردم دوتا مجسمه کوچیک از برج ایفل با ذوق گفتم

-خیلی ممنون این .. مثل یه یادگاریکه یهچوقت یادم نره
شهیدان- یکیش واسه من یکیش واسه تو

من- برج ایفل جفت پیدا کرده!

شهیدان با خنده گفت

-اره

مریل جون گفت

-خوب پس بریم انور ترم ببینم بعد برای شام بریم رستوران

من-راستش مریل جون..نمیخوام تو زحمت بندارمتون ولی من غذا های
فرنسه رو دوست نارم میشه بریمخونه یه سوپی چیزی بخوریم
مریل جون خندید و گفت

-خوب میریم یه رو ستوران ایرانی تو مهمون مایی اگه آقای شرافت بدونه ما به
دخترش نرسدیم ملودی خوشگلش که دیگه کلا شراکت و همیچشو با ما بهم
میزنه البته اینا بخاطر شراکت نیست بخاطر تو دختر گله بیا بریم
شب کل مدت شام به شهیاد ذل زده بودم اونم فقط مثل بچه ها با غذاش بازی
میکرد شب رفتیمخونه خوابم نمیرد ساز دهنیمو در اوردم شروع کردم به زدن
و اشکام گوله گوله رو سورتم میریختن مجسمو رو بر داشتم پاهامو گرفتم بالا
و مجسمورو گرفتم جلوو بهش خیره شدم کفشای صورتیم که با شهیاد خریده
بودیم.. یاداونموقع افتادم که داشت بهم ساز دهنی یاد میدادو درو بینو روشن
کردکه ازم فیل بگیره منم کلا هشو گذاشتم رو سرم و کلمو گرفتم پایین و با هر
مکافاتی بود نذاشتم فیلم بگیره اون شبی که..داشتیم میرفتیم مهمونی.. اون
نگاهش.. همش و همش فقط شهیاد بود که تو ذهنم بود ... ساز دهنی رو قلبم
گذاشتم و انگار یه چیزی ته وجودم لرزید... من دارممیرم تو خونه خودم اما
چرا باید ناراحت باشم

گردنبندم..مدو سا...من مدو سام..من میخوام مدو سا باشم تو یه گیتار فروشی
کوچیک زندگی کنم..میخوام یه دختر نادون شیطون باشم..نمیخوام ملودی
دختر تاجر معروف آقای شرافت باشم..نمیخوام نامزد مهرداد باشم..من

نمیخوام من میخوام دختری باشم که شهیاد پیدام کرده همون مدوسای بی
 خونواده که تنها کسکش شهیاد هر روز با هم تو مغازه کار میکنن... اخداaaaaaaaaaaaa
 چشمامو باز کردم هندز فیری از تو گوشم در اوردم صدای مهری اومد
 -خانوم همه منتظر شما هستن بفرمایید برای صبحونه تو سالن پایین

من - باشه ممنون

لبا سامو عوض کردم صورتمو شستم اما چشمام پف کرده بود معلوم بود گریه
 کردم یه ارایش کم رنگ کردم که اونجوری معلوم نشه ولی بازم.. اه به درک
 رفتم پایین

من - سلام .. منو ببخشید وسه این که دیر اودم راستش دیشب یکم دیر خوابیدم

مریلا جون - مشکلی نیست ملودی جان بشین

من - میشه منو مدوسا صدا کنید.. مناینجوری راحت ترم

و لیوان ابمیمو برداشتم و یزره خوردم

مریلا جون - باشه دخترم صبحونتو بخور دیشب زنگ زدم به مادر پدرت خیلی
 خوشحال شدن اب میوه پرید ته گلوم قرمز شده بودم داشتم رسما خفه میشدم
 که شهیاد به دادم رسید

شبهای تو پاریس فراموش نشدنی بود من اسم شو میزارم شب های اخر اما
 ... امروز قراره خانوادمو دوباره ببینم لباس مناسبی پوشیدم موهای بلند قهویمو
 شونه کردم و با یه کش بسته شون ساکمو جمع کردم و آماده رفتن شدم رفتم تو

حال کیفم دستم بود با بغض گفتم

-شهیاد... خدافظ

شهید او مد نزدیکم فاصلمون یه میل بود

شهید- خدا..

یهو لبهام داغ شد د ستم میلر زید کیف از د ستم افتاد د ستمو محکم انداختم

دور گردن شهید و هیچ مخالفتی نکردم یهو شهید برگشت اینوری

-وای .. من دارم چیکار میکنم.. خداحافظ مدوسا هر وقت که بخوای میتونی

بیای اینجا... پاريسم اگه او مدی حتما یه سر به خونمون بزنی مامانم خیلی از

تو خوششمیاد میگه دختر خوشگل و مهربونی هستی و را.. راستم میگه اما

مدوسا تو همیشه برال من مدوسای من میمونی

و هر دو هم زمان زمزمه کردیم

یعنی مهربون دختری با قلب بزرگ پاک و بخشنده دختری که لبانی سرخ چون

دانه های انار دارد جذاب

اشکام راه گرفت و گفتم خدا حفظ

و دویدم بیرون گردنبندمو محکم تو د ستم فشار میدادم اخه چرا یهو خوردم به

راننده که منتظرم بود

راننده- خانوم بریم

بر گشتم نیم نگاهی به مغازه کردم و گفتم

-اره بریم

به یه خونه بزرگ رسیدیم راننده ساکمو برا آورد وارد خونهدم یه خانوم قد بلند

با موهای قهوای مثل خودم محکم ب*غ*لم کرد

-دخترم.. ملودی من کجا بودی... عزیزم.. نمیدونی چقدر نگرانت شدیم

-خانوم من مدوسام نه ملودی
خانومه- عزیزم من مادرتم چه بلایی سرت اومده
-من چیزی یادم نیست فکر کنم شما مادر پدرم باشین
-اره دختر گلم..ملودی به من... به من بگو مامان من مادرتم
من- باشه مامان من یکم خستم همیشه استراحتکنم
مامان- اره گلم بیا بریم اتاقت باباتم شب میاد با خواهرت مروارید و مهردا
راستی این مبايلته بگیرش
من- نه اسم مهردادو نیار..نه نمیخوام
مامان- چرادخترم. مگه مهرداد بیچاره چیکار کرده
رمو بر گردو ندم یهو قاب عک س بزرگ عکس همون دختری که ب*غ*ل
مهرداد دیدم و دیدم گفتم
-مامان ایندختر کیه
مامان- این دختر عمو فرزادته..رویا
به اتیش شومینه خیره شدم اون ذغال گردن یهو یچیای یادم اومد
من- واسا واسا بینم رویا تو اون جشن ویهو سرم گیج رفت و افتادم رمین
جیغ زدم
من- یادم..اومد من یادم اومد چی شد
مامان- دخترم..چی چی چیشد
من- مامان مهرداد.. اون بچه داره اون بخاطر پول با من میخواد ازدواج کنه اون
به من خ*ی*ا*ن*ت کرده مامان با ورتت میشه اون شب خودم شنیدم گفتم با

پولای این دوختره بچمونو تو امریکا به دنیا میاریم مامان مهرداد به نامرده من
اون شب واسه همین فرار کردم.. مامان ترو خدا باور کن
مامان- دختر این چه حرفیه تومیزنی
من- مامان به خدا رویا و مهرداد با همون راست میگم
مامان- دختر تو دیونه شد
من- من میخوام برم
مامان- همیشه پس فردا هم مراسمه عروسیه و درو روم بست
جیغ دزم- مامان حرفمو باورد کن.. مهردا بخاطر پول میخواد با من ازدواج
کن.... مامان اون به من خ*ی*ا*ن*ت* کرده اخه چرا گوش نمیدی
ساز دهنی رو در اوردم حق حقم تو اتاق می پیچید گردنبندمو تو دستم فشار
دادم قاب عکسو نگاه کردم.. من مطمئنم... مهردا و رویا یه بیچه دران من
میدونم مهرداد من نمیخواد... شهیاد و باش که بخاطر اون ... عقب کشید
دو روز بعد
از پنجره نگاه کردم دو طبقه بود ای خدا چیکار باید میکردم کوبیدم به در اما
کسی باز نکرد با سنجاقم فرو کردم تو سوراخ کلید و.. وای خدا باز شد تند از
رو نرده لیز خوردم و دویدم پایین صدای خدمتکارو شنیدم
ملودی خانوم کجا؟
فقط میدویدم یه تاکسی گرفتم و رفتم خونه شهیاد
رفتم تو در و باز کردم شهیاد دیدم که رو کاناپه خوبید اروم رفتم پیشش و
تکونش دادم

-شهیاد...پاشو دیگه

چشا باز کرد چی چی سر اون چشای خوشگل عیسیلی اومد ها چرا شاهزادهی

چشم رنگیه من اومده چشاش قرمز بود

-دیگه نتونستم خودمو ننگه دارم با گریه گفتم

-شهیاد...من یادم اومد

شهیاد- چچچ...چی واقعا

من -اره ترو خدا کمکم کن

شهیاد چی چیشده مگه..مدی اینجوری نکن ترو خدا بگو

من- من فهمیدم چرا اون شب فرار کردم مهر داد به من خ*ی*ان*ت کرده

بود واسه همین تازه بخاطر پول منو میخواستنه مامانم باور نمیکنه فراره پس فردا

با هم از دواج کنیم شهیاد من میخوام..اخه چرا

محکم تو اغوشش فرو رفتم

شهیاد- اون لیاقت تورو نداشت..من کمکت میکنم

و اضافه کرد الان برویه دوش بگیر منم مثل همیشه یه شیر گرم برات درست

میکنم یکم که اروم شدی با هم حرف میزنیم باشه

من- ببب..باشه...شهیاد اتاقم سر جاشه

شهیاد-اره این سه روز من زندیگم با اون خاطرات رنگ میگرفت

رفتم تو اتاقم از تو کمد تیشرت سفیدمو با یه شلوار کتون سفید برداشتم و

رفتم تو حموم من....الان مدوسام..کاش!

یکم حالم جا اومد حولو رو پیچیدم دورمو گوشیم زنگ خورد رو صفحه رو نگاه

کردم مهرداد! یا خو خودا گریم گرفته بود شهیاد در زد

منم اصلا حواسم نبود گفتم بیا د

شهید- اینم یه شیر گرم... ای وای من میرم بیرون

من- هییی اخ حواسم نبود

از خجالت اب شدم لباسمو پوشیدم و بهش گفتم بیا د تو

شهید- تو که داری این ابر بهار میباری

شهید ادوب*غ*ل کردم و گفتم

-اخا ما مانم میخواد من با کسی که بخاطر پول اومده با هام ازدواج کنه ازدواج

کنم باورش نمیشه مهرداد بچه داره.. باورش نمیشه میگه باید پس فردا بار

جشن آماده شی چه جشنی این از عزا بد تره هیشکی باورم نمیکنه

شهید- تو میخوای مدوسا باشی

من- اره؟

-پس.. پس بامن بییا.. با من.. باهم میریم پاریس زندگی میکنیم... خوبه

من- اما من... مدوسام اما

شهید- بین حق داری خانوادت عزیزن خوب اما مدوسا من نمیخوام از

دستت بدم چرا؟

من- من میترسم اونطور که باید نتونیم راحت زندگی کنیم شهید من سر در

گم انگار تو یه چاه گیر کردم و تنابمم خیلی کوتاس

شهید- اگه تو بخوای من... کمکت میکنم

من- میخوام

شهید- من یه فکری میکنم بینم چیکار میکنم باشه

من - باشه چشامو بستم

بلندشدم صدا زدم

من - شهیاد.. کجایی.. الووووو

رفتم پایین اینور انور هی جا نبود گوشیشم جواب نداد ای خدا یهو یه دستیمحکماز پشت دهنمو گرفت

....

چشامو باز کردم تو یه تورو یه تخت بودم یه اتاق بود دستام بسته بود

من - یکی دستای منو باز کنه کمک

-تو بد در دسری افتادی خانوم کوچولو

من - مهرداد.. دستامو باز کن .. من برای چی اینجام شهیاد کجاس

در حالی که میخندید مو هام کو و صورتم ریخته بود زد کنا روگفت

-فرستادمش بفهمه نتیجه دورور نامزد خوشگلم پلکیدنو ببینه بعد بره خونشون

من - چیکارش کردی .. آ*ش*غ*ا*ل

-اسمت چی بود .. همونی که این پسر ه روت گذاشته بود

من - مدوسا .. من اسمم مدوسا س

مهرداد - خوب مدوسا خانوم هر کاریم بکنی تو ملودی شرافتی که سر نوشتت

ازدواج با منه بعد شما میری اون دنیا منم میرم...

حرفشو قطع کردم

-من نمیزارم با رویا به راحتی زندگی کنید گوش کن اقای مهرداد من عاشق

شهیادم و دست رو دست نمیزارم من با تو ازدواج نمیکنم

خو مدمو نجات میدم

مهرداد نزدیک تر شد یهو یاد حرف شیدا افتادم

(آگه به زور بهت نزدیک شد یا خودتو دور کن یه پیش بز)

هلش دادم عقب خندید و دو باره او مد جلو دو باره محکم هلش دادم یهو

دستشو بارد بالا و محکم زد تو صورتم صورتم داغ شد قرمز شده بود از بازوم

گرفتو گفت

-خانوم ملودی..اندازهی توانت حرف بز

و محکم ولم کرد رو تخت و رفت بیرون گریه میکردم ترسیده بودم الان یعنی

شهیاد کجاس..نکنه بکششش این چه حرفیه لال شو دختر ای خدا کمکم کن

آگه مهرداد از یه خانواده پولداره پس چرا بخاطر پول ا من ازدواج کرده؟!!!!

یکی او مد تو دستامو باز کرد مچمو تکون دادم دستم کبود شده بود انقدر

محکم بسته بود

و مرده رفت بیرون

دستمو کردم تو جیم شروع کردم بهزدن ساز دهنی حر وقت دلم میگرفت

برشمیداشتم و شروع به زدن میکردم یهو در باز شد

مهرداد-افرین سینیوریتا!خوبه هم سر خودت گرم میشه هم ما اما ساعت از نه

گذشته و میخوان بخوابن

من-مهم نیست

یهخو از دستم قاپید

-پیش بده

مهرداد- صبح

یهو پریدم که ازش بگیرم پرتم کرد انور

و رفت بیرون جیغ میزدم پشش بده

گردنبندمو محکم تو دستم فشار دادم و شروع کردم گریه کردن دلم شهیادو

میخواست میخواستم ب*غ*لم کنه .. دلم میخواست با هام داعوا کنه بهم گیر

بده ... گریه میکردم و همش میگفتم

-شهیاد... کجایی

شهیاد

یه خونه خرابه داغون یجای داغون و سط یه زمین که خشک بود ما شین اونجا

توقف کرد

-ولم کنید مدوسا کجاست .. جواب منو بدید

مرده- اونش به تو مربوط نیس حسابشو برسید

مرده تفنگو گذاشت روی سرم دستم تو جیب سویشرتت بود که یچی چیز چوبی

احساس کردم این همون مجسمه برج ایفل یهو درش اوردم و زدم تو چش مرده

و در رفتم

مدوسا .. آگه بدونه این مجسمه چقدر کار برد داره!

دویدم بیرون تاسر خیابون دویدم .. مدوسا .. الاناز کجا پیداش کنم . اخه به کی

بگم؟ من تنهایی از پششون بر نمایم ای خداا و ففففففففف!

من ... از دسته این اکشن بازیای مهرداد خسته شدم باس فرار کنم

من - مهرداد... مهر دادااا

مهرداد - چیه

من دلم واسه مامانم تنگ شده میشه ببریم پیشش
رفتیم خونه تو بودیم که یهو در باز شد شهیاد! خدایا زندس

با با باهش اومد تو یهو بابا داد زد

مهرداد گم شو از خونه بیرون

معدا - آقای شرافت!

بابا - من میدونم تو چاه ادمی هستی چون بابات از ارس مهرومت کرده نقشه
دختر مون میکشی

یهو مهرداد یه تفنگ گرفت رو سرم محکم با دستش سرمو گرفت و بردم عقب
داد زد

آقای شرافت باید پنج میلیارد تو من به من پول بدی تا دخترتو بگیری یخ زده
بودم ترسیده بودم از خونه بردم بیرون

مهر داد - یا بابات پولو میده یا با تو خدافظی میکنه بارون شروع به باریدن کرد
سردم بود مهرداد داشت منو با خودش میبرد

شهیاد:

آقای شرافت اون مدوسا رو برد

- باید به پلیس خبر بدیم

- اما آقای شرافت اون متوجه نیست یه ادم خطر ناکه

آقای شرافت - کاری نیمیشه کرد

من تسلیم نمیشم و دویدم بیرون
مدوسا

مهرداد ولم کن

مهردا- دختره ی سرطق زندگیمو نابود کردی!

-ولش کن مهرداد

یهو برگشتم دیدم شهیاده یه ساک بزرگ تو دستشه

شهیاد- اینم پول ولش کن

من- این .. پولو از کجا آورد مهرادا اومد ساکو بگیریه یهو شهیاد د ستمو کشید

فقط میدویدیدیم گفتم

-اون ساک چی بود!

شهیاد- خالی بود حالا هم بودو تا نکشتمون

تا خونه دویدیم که دم در یهو حالم بد شد

تب دا شتم حالم بد بود انقدر دویدیم که نگو شهیاد اروم گزا شتم رو تخت یه

دستمال نم دار رو سرم گزاشت گریه میکردم اصلا حال نداشتم

من- شهیاد.. اگه پیدامون کنه

شهیاد- چیزی نمیشه با مامانم حرف زدیم چون باباش از ارسیه محرومش

کرده به تورو ورده حالا مامان باباتم هوا تو دارن

من-باشه یهو صدای در اومد شهیاد رفت پایین گوش کردم ببینم چی میگن

صدای مامان بود!

مامان- پسر من همیشه ملودی رو بدی ما ببریم میدونم از دستم ناراحته که
 حرفاشو باور نکردم امانمیشه که اینجا!
 رفتم تو پله ها سرم گیج میرفت
 من- مامان... من میام خونه اما یکم برام سخته زود خودمو با ملودی وقف بدم
 خواهش میکنم!
 مامان- ولی...

یهودیدم تار شدو افتادم پایین

چشامو باز کردم تو بیمارستان بودم سرم باند پیچی شده بود
 من- وای.. شهیداد

شهیداد- وای مدی بهوش اومدی خیلی ترسیدم
 قرمز شدم یه کو چولو رفتم عقب با لبخند سرمو گرفتم پایین
 لبخند زد مامان اینا اومدن تو

شهیداد- خانوم شرافت میتونید مدوسار و ببرید
 با هول پریدم

من- چی .. شهیداد یعنی من .. دیگه نمیتونم .. میدونستم
 شهیداد- نه عزیزم نگران نباش هر چی باشه تو دختر اقای یزدان شرافتی بلاخره
 باس بیایم خواستگاریت یا نه!
 جیغ کو چولو زدم و مامانو ب*غ*ل کردم
 من- منتظرم ها .. دیر نکنی

و از رو تخت پریدم خیلی دقیق به صفحه اچ تی سیم کردم
 من-خوب کی مرخص میشم؟!
 مامان-همین الان میوتونی بری دخترم
 با لبخند مامان و مرواریدوب*غ*ل کردم و رفتیم موقع خدافظی از شهیاد ته
 دلم بجوری شد اما خوب فردا میاد دیگه!
 صبح روز بعد
 -دخترم پاشو نیگا صبحونه ی م.رد علاقتو اوردم شیرینی خامه ای کره عسل و
 مربا نون بر بری داغ و چایی!
 من- وای مامان دست درد نکنه داشتم غش میکردم با ذوق شروع به خوردن
 کردن مامان با لبخند بهم ذل زده بود با تعجب نگاهش کردم
 با دهن پر گفتم
 -چیزی شده!
 مامان زد زیر خنده و گفت
 - دماغت خامه ای شده پاکش کن
 و ادامه داد
 -دخترم منو ببخش که باورت نکردم باورم نمیشه اون پسره میخواست بخاطر
 پول با هات ازدوج کنه من واقعا شر منده ی دخترم
 با لبخند ب*غ*لش کردم و گفتم
 -ما مان گلم همه اشتباه میکنیم یهو در واز شد مروارید با لبخند گفت
 -چاشن درو کندن خواهر جون خواستگارت دم دره
 ذوق زده پریدم یهو مروارید دستمو کشید

-هوی ..دخترک یه ارایش چیژی!

من-وایی خاک تو سدم حواسم نبود...

مروارید-بشین دختر بشین یه صفایی بدم بهت

بعد از دو ساعت لباس انتخاب کردیم و ارایشم و اینا تموم شد و رفتم پایین

احساس پرنسس ها بهم دست داده بود رفتم پایین شهیاد ذل زده بود به من مهو

شد بود یه سوت زدم که از اون حال در اد بعد ریز خندیدم بعد رفتم نشستم

اروم گفتم

من- چه خوشتیپ شدی!

شهیاد- تو... اصلا نمیتونم تو صیف کنم

من- من خودمو تو اینه ندیدم هییی

شهیاد خندید و گفت

-مدی حواس پرت

دویدم انورو تو اینه بزرگ تو سالن خودمو دیدم وایای این منم!

خیلی خوشگل شده بودم وای اگه مروارید نبود الان همینجو ریمپریدم پایین!

با اون پاشنه بلندا رفتم چایی بیارم همش خدا خدا میکردم نریزم!

برای مشاهده شخصیت های رمان و جلد به اینستاگرام

مراجعه کنید yekta113

اروم چایی رو گذاشتم رو میز و ای خدااا این خواستگاری تاریخی تموم شد

شب عروسی

شهیاد-ممم..مدی این تویی؟!

من-اره بد شدم؟

شهیاد-نه...ععع...عالی شدی

ی خنده ریز کردک که یهو خودمو تو اغوشش دیدم در گوشش اروم گفتم
-خاطرات خوب زندگیمو مثل یه ملودی قشنگ با گیتار دلم مینوازم هرچند
بقیه با ریتم خ*ی*ن*ت و بدی و ریا میزنن اما خواه شا تو با یه ریتم عاشقا
بزن!

یهو در واشد شیدا با شیطننت گفتم

-اهم اهم مامنتظریم مثبته هیژ دهاتونو بزارید برای خونتون هر دو برگشتیم

سمتس و حرص داد زدیم

-شیدا|||

شیدا سر خوش خندید و گفت باشه بابا من رفتم

بعد از یه ب*و*سه کوتاه وارد سالن شدیم یه یه بادکنک ترکید و سرم صدای

ساز دهنی زدنم پخش شد و شیدا رفت رو سن شایان هم اهنگو پخش کرد

شیدا شروع کرد رپ خوندن!!

-...خواهری...برادر..داری فالش میزنی این ریتم خ*ی*ن*ته ...

با یه ریتم عاشقانه بزن

که بهت بگم دلتو به دریا بزن

شایان ادامه داد

-شب روز میخونم برای اونی که فالش میزنه

اما دله دیگه عاشق که میشه همجا جار میزنه

شیدا- حالا که چی شاهزاده با اسب سفید سیاه یا بموه
نه اون که قدر تو ندونست و بدی بر اش مثل یه ورده
شایان- حالا میخواد هر چی بشه بشه
ملودی ما شاده ریتیمشم عاشقانس شهیاد هم میخواد فداش بشه!
همه زدن زیر خنده اما خدای کارشون با حال بود
یک سال بعد شهیاد- چیشد چیه جوابش من- پدر شدنت مبارک!!!
پایان